شعر

لبخند

افشین اعلاء

بچه‌ها زیباترین شعری که من
خوانده‌ام، لبخند زیبای شماست
در خیالم بهترین آوازها
خنده و فریاد و غوغای شماست
بچه‌ها وقتی که بازی می‌کنید
قلب من هم با شما پر می‌کشد
توی خانه، توی کوچه، در کلاس
هرکجا در جمعتان سر می‌کشد
آرزویم بچه‌ها، این است این
کاش می‌شد باز کودک می‌شدم
می‌دویدم با شما در کوچه‌ها
کاش می‌شد باز کوچک می‌شدم
بچه‌ها در آسمان شعر من
مثل خورشید همیشه روشنید
یادتان از من نخواهد شد جدا
چون شما سرچشمه شعر منید
آرزوی هر شب و روز من است
شادی امسال و هر سال شما
بچه‌ها زیباترین شعری که من
گفته‌ام در زندگی مال شما

ادامه از همین صفحه...

مسئله فعال‌تر می‌کند" موافق بودند - کمتر احتمال داشت در پایان سال دچار فرسودگی عاطفی شوند تا کسانی که آن را نشانه‌ای از ضعف یا تهدیدی برای عملکرد خود می‌دیدند.

آزمایش دیگری دانشجویان آمریکایی را که در آزمون‌های ثبت‌نام دانشگاه شرکت می‌کردند، جذب کرد. قبل از یک آزمون آزمایشی، به برخی از شرکت‌کنندگان متن کوتاهی داده شد که به آن‌ها یادآوری می‌کرد که نگرانی گاهی می‌تواند برای عملکرد مفید باشد. "این بدان معناست که اگر در حین آزمون GRE احساس اضطراب کردید نباید نگران باشید. اگر متوجه شدید که مضطرب هستید، به سادگی به خود یادآوری کنید که تحریک شما می‌تواند به شما کمک کند تا خوب عمل کنید."

آن‌ها در آزمون آزمایشی و آزمون واقعی عملکرد بهتری داشتند، به ویژه در بخش ریاضی - که احتمالاً باعث ایجاد اضطراب آن‌ها می‌شد. دانشمندان این تغییر ذهنی را "بازبینی مجدد" می‌نامند - و خاطرنشان می‌کنند که این راهی برای "تبدیل گره‌های شکم به کمان" است، احساسی شایسته شادی خوش‌بین.

دلایل احتمالی زیادی برای این امر وجود دارد، اما یک توضیح ساده این است که دیدگاه منفی نسبت به نگرانی فقط دلایل بیشتری برای نگرانی ایجاد می‌کند. وقتی احساس می‌کنیم اعصاب ما در حال ساختن است، شروع می‌کنیم به این فرض که این خود نشانه‌ای از شکست قریب‌الوقوع است. اگر نگرانی را به‌عنوان یک واکنش طبیعی و مفید ببینیم، این بار اضافی را از خود دور می‌کنیم.

همانطور که درون و بیرون ۲ به ما می‌آموزد، باید مراقب باشیم که با "تفکر فاجعه‌بار" نگذاریم نگرانی بیش از حد فعال شود و زنجیره‌های بی‌پایان رویدادهای منفی را تصور کنیم. تفکر فاجعه‌بار اغلب با حالت‌های بیش از حد کلی همراه با احساس قطعیت شدید همراه است. هیچ مدرکی وجود ندارد که نشان دهد یک رویداد (رایلی هیچ دوستی ندارد) اجتناب‌ناپذیر به دنبال رویداد دیگر (او در تیم شکست می‌خورد) خواهد برد - اما این چیزی است که او به آن باور دارد. یکی از صحنه‌های مورد علاقه من در فیلم، شادی را نشان می‌دهد که سعی می‌کند رایلی را با اشاره به تمام نتایج مثبتی که ممکن است رخ دهد و به اندازه بدترین سناریوها محتمل (یا غیر محتمل) هستند، از این عادت خارج کند.

در زندگی واقعی، تمرین‌هایی مانند درمان شناختی رفتاری به ما می‌آموزند که باورهای بیش از حد کلی را تشخیص دهیم و شواهد پشت آن‌ها را زیر سوال ببریم. آیا واقعاً دلیل خوبی داریم که فکر کنیم بدترین کابوس‌های ما در شرف تحقق است؟ یا این - همانطور که شادی اشاره می‌کند - صرفاً یکی از بسیاری از احتمالات است؟ آیا می‌توانیم مانند شادی به دنبال راه‌های کمتر ترسناک برای دیدن موقعیت و نتایج آن باشیم؟

در پایان فیلم، نگرانی رایلی یاد گرفته است که با سایر احساساتش در تعادل کار کند: او می‌تواند به رایلی کمک کند تا برای آینده آماده شود بدون اینکه او را همیشه در حالت آماده باش قرار دهد. بسیاری از ما، کودک یا بزرگسال، می‌توانیم همین درس را بیاموزیم تا زندگی واقعی‌تر و رضایت‌بخش‌تری داشته باشیم.

منابع: دیزنی، بی‌بی‌سی، ad.nl

زخم‌های کودکی که تا بزرگسالی ادامه دارند

تجربیات تلخ دوران کودکی، مانند آزار و اذیت، خشونت، طلاق، فقر و فقدان، می‌توانند اثرات مخربی بر سلامت روان، عاطفی و جسمی افراد در بزرگسالی داشته باشند. این تجربیات می‌توانند منجر به مشکلات مختلفی از جمله افسردگی، اضطراب، PTSD، سوء مصرف مواد، مشکلات رفتاری، و مشکلات در روابط شوند. در ادامه، به چند روایت از تجربه تلخ افراد در دوران کودکی می‌پردازیم:

آسیب‌های روانی ناشی از تجربیات تلخ دوران کودکی به طور گسترده‌ای بر زندگی بزرگسالی تاثیر می‌گذارند و این موضوع در روایت‌های افراد با تجربیات مشابه به وضوح دیده می‌شود. دکتر سیما قدرتی، روان‌درمانگر و استاد دانشگاه نیز با ادعان به این مسئله معتقد است که تجربیات تلخ دوران کودکی می‌توانند به‌طور قابل توجهی بر سلامت روان و کیفیت زندگی فرد در بزرگسالی تأثیر بگذارند. او می گوید: «هر اتفاق بزرگ منفی و آسیب‌زا در دوران کودکی به منزله یک تروما یا آسیب روانی است و این مسئله ابعاد مختلف زندگی آن فرد را تحت تاثیر قرار می‌دهد.»

دکتر سیما قدرتی با ذکر مثال‌هایی به بازتاب زخم‌های روانی دوران کودکی در بزرگسالی می‌پردازد و می‌گوید: «وقتی فردی در سن کودکی اتفاق بزرگی مثل طلاق والدین را تجربه می‌کند و دچار ترومای روانی می‌شود، این مسئله جنبه‌های مختلف زندگی کودک را تحت تأثیر قرار می‌دهد و بعد از این با والدینی زندگی خواهد کرد که به نوعی آسیب دیدند، حال روحی خوبی ندارند و در نتیجه آن مراقبتی که باید و شاید از کودک به عمل نمی‌آید؛ یا مثلاً والدینی که مشکلات اقتصادی دارند، این والدین به شکل‌های مختلف درگیر این مشکل می‌شوند و شاید مجبور باشند ساعت‌های طولانی کار کنند یا نیازهای اصلی کودک‌شان را نمی‌توانند تأمین کنند. بنابراین، این کودک با یک کمبود

محبتی بزرگ می‌شود و این می‌تواند در سنین کودکی به منزله یک زخم روانی باشد.»

او اظهار می‌کند: «خاصیت زخم‌های روانی این است که افراد را در زندگی بزرگسالی درگیر می‌کند؛ لذا اگر برای ترمیم این زخم‌ها اقدام به‌موقع انجام نشود، فرد با این زخم روانی وارد زندگی بزرگسالی می‌شود و این مسئله رابطه فرد با دیگران را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد.»

به گفته قدرتی، یکی از مهم‌ترین اثراتی که تجربیات تلخ به لحاظ روانی می‌تواند روی کودک داشته باشد، ابتلا به انواع اختلالات روانشناختی مثل افسردگی، اضطراب، اختلال شخصیت و... در بزرگسالی است. همچنین تجربیات تلخ دوران کودکی بُعد عاطفی زندگی افراد در بزرگسالی را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد.

این روان‌شناس تأکید می‌کند: «افرادی که در دوران کودکی بحران‌های سختی را پشت سر گذاشتند اغلب با این احساس بزرگ می‌شوند که دنیا جای امن و شادی نیست و خطر هر لحظه در کمین ماست و این خطرناک‌ترین احساس برای یک کودک است.» او افزود: «این احساس باعث می‌شود تا کودک مدام با ترس زندگی کند؛ ترس از دست‌دادن یا ترس از سوءاستفاده دیگران از او و فریب‌خوردن. این نگاه خطرناک است؛ چون فرد در بزرگسالی با آدم‌های اطراف خود به‌گونه‌ای رفتار می‌کند که گویی هر لحظه می‌خواهند او را فریب دهند، رهایش کنند و از او سوءاستفاده نمایند.» قدرتی در تشریح برخورد کودکان آسیب‌دیده با دیگران در بزرگسالی می‌گوید: «معمولاً این‌گونه افراد در بزرگسالی به دو صورت ممکن است رفتار کنند؛ یا جلب آدم‌هایی می‌شوند که خاصیتشان لطمه‌زدن به دیگران است؛ چون این لگو را در کودکی داشته و به آن عادت کرده است، یا اگر افرادی به سمتشان بروند که آدم‌های نسبتاً سالمی هستند چون فرد یک الگوی رفتار بیمارگونه‌ای دارد به‌گونه‌ای در آن رابطه رفتار می‌کند که طرف مقابل بعد از یک مدت خسته می‌شود؛ مثلاً دائم او را چک می‌کند؛ چون احساس می‌کند طرف مقابل هر لحظه او را رها می‌کند، دروغ می‌گوید یا فریب می‌دهد.» چگونه می‌توان اثرات منفی تجربیات تلخ کودکی در بزرگسالی را کاهش داد؟ قدرتی در پاسخ به این سؤال می‌گوید: «یکی از مهم‌ترین چیزها این است که از نظر روانشناختی فرد را مورد بررسی قرار دهیم و به او کمک کنیم تا رد پای اتفاقات گذشته را در زندگی فعلی خود بتواند پیدا کند تا متوجه شود که چقدر از رفتارهای فعلی او تحت‌تأثیر آن زخم و آسیبی است که درگذشته دیده است.» او تأکید می‌کند: «اگرچه آگاهی پیداکردن از تأثیر تجربیات تلخ گذشته در رفتارهای فعلی‌مان دردناک است؛ اما می‌تواند از تکرار این چرخه معیوب جلوگیری کرده و به فرد کمک کند تا با کسب مهارت با مشکلات فعلی خود مقابله کند.»

قدرتی بخشی از تأثیر تجربیات تلخ کودکی در دوران بزرگسالی را متوجه والدین دانست و افزود: «متأسفانه ما شاهد رشد بچه‌هایی هستیم که لگوها چندین دفعه مورد آسیب قرار می‌گیرند؛ یک‌بار به‌خاطر آن اتفاق بیرونی که برایشان افتاده و یک‌بار هم به‌خاطر ناآگاهی والدین و اینکه نمی‌دانند وقتی کودک دچار تروما می‌شود چطور به او کمک کنند که به لحاظ روانی بتواند آن شرایط را پشت سر بگذارد؛ لذا یک مسئله مهمی که می‌تواند کمک کند که ما جلوی تجارب تلخ دوران کودکی و انتقال این‌ها به دوران بزرگسالی را بگیریم این است که پدرها و مادرها اولاً روی خودشان و روی روابط زوجی‌شان کار کنند، ثانیاً مهارت‌های فرزندپروری را یاد بگیرند؛ این مهارت‌ها کمک می‌کند که کودکشان را با آگاهی بزرگ کنند و نگذارند که به‌خاطر حتی آن اتفاقاتی که شاید کنترلشان دست ما نیست بچه‌ها آسیب‌ببینند.»

آیا اضطراب برای ما فایده دارد؟

خبرآنلاین، مهسا بهادری: شاید به نظر نرسد که روانشناسی بتواند پرفروش‌ترین فیلم‌ها را بسازد. با این حال، «Inside Out ۲» («درون و بیرون ۲») اکنون پرفروش‌ترین انیمیشن تاریخ است و فروش گیشه آن از فیلم پرفروش «بارمی»، پیشی گرفته است. همانطور که طرفداران می‌دانند، این فیلم دیدگاهی نزدیک به زندگی داخلی دختری به نام رایلی ارائه می‌دهد که در آن احساسات به عنوان شخصیت‌های شوخ و بامزه در مقر ذهن او تجسم یافته‌اند. رایلی اکنون ۱۳ ساله است و در ذهن او اضطراب، خجالت و بی‌حوصلگی به جمع شادی، ترس، غم، خشم و لزجار اضافه شده است.

انیمیشن «درون و بیرون ۲» با اضافه کردن شخصیت‌های جدیدی که در دوران نوجوانی ظاهر می‌شوند به تم شخصیت‌سازیِ احساساتِ کلیدی ادامه می‌دهد و آن‌ها را ارزشمند بر می‌شمارد.

نگرانی به زودی مقر را تصاحب می‌کند و شادی (امی پولر) و گروهش را همراه با اسرار عمیق رایلی به «گاوصندوق خاطرات» تبعید می‌کند. آن‌ها باید راه خود را برای بازگشت به مقر و بازگرداندن حس خودباوری رایلی پیدا کنند، در حالی که او برای مقابله با دست و پا چلفتی بردن در اردوگاه هاکی روی یخ تلاش می‌کند مانند قسمت قبلی، فیلمنامه این فیلم توسط مشاوران علمی تأیید شده است که تضمین می‌کند ماهیت چند وجهی احساسات ما را به درستی نشان می‌دهد و مطمئنا بخش بزرگی از جذابیت این انیمیشن برای بزرگسالان و کودکان این ماجرا است. همه ما می‌توانیم با طوفان احساساتی که رایلی تحمل می‌کند ارتباط برقرار کنیم و آن‌ها را به خاطر نقشی که در زندگیمان ایفا کردند از آن‌ها در زندگی‌مان قدردانی کنیم. همانطور که فیلم نشان می‌دهد، اضطراب هدف مشخصی دارد: «اطمینان از توجه ما به چیزهایی که برای ما مهم هستند.» اضطراب بدون شک یکی از ناخوشایندترین احساسات ماست. علائم فیزیکی آن ضربان قلب تند، تنگی نفس، تنش عضلانی است و می‌تواند باعث شود احساس کنیم که دیگر کنترل بدن خود را نداریم و جریان افکار ما می‌تواند به آبشاری از بدترین حالت‌های ممکن تبدیل شود. همانطور که فیلم نشان می‌دهد، اضطراب هدف مشخصی دارد: اطمینان از توجه ما به چیزهایی که برای ما مهم هستند. حتی اگر در خطر فیزیکی نباشیم، می‌تواند ما را نسبت به موقعیت‌هایی که برای عزت نفس و خوشبختی آینده ما مهم هستند آگاه کند و ما را به اقدام وادار کند.» اضطراب رایلی ضدقهرمان ایده‌آلی است. یک دختر مو قرمز پر لرزی با لبخند شکاف‌دار که مشتاق به خوشحال کردن دیگران و برنامه‌ریزی برای هر تهدید احتمالی برای عزت نفس رایلی است. هرچه برنامه‌های او بیشتر شکست بخورد، او استیداد بیشتری پیدا می‌کند حتی تا جایی که رایلی را مجبور می‌کند دوستان قدیمی خود را کنار بگذارد و بی‌رحمانه به دنبال موقعیتی در تیم هاکی روی یخ دبیرستان بپیوندد. او شروع می‌کند به باور اینکه اگر در این ماموریت شکست بخورد، هیچ کس او را دوست نخواهد داشت. این نتیجه معکوس دارد: او شروع به دور کردن دوستان فعلی خود می‌کند و در نهایت خود را تحت فشار زیادی قرار می‌دهد که دچار حمله پانیک می‌شود. مطمئنا همه ما در چنین شرایطی بوده‌ایم و گرفتار چرخه‌های معیوب نگرانی و تردید در خود شدیم که در آن باور داریم که تمام دنیای ما با یک ناامیدی یا شکست فرو می‌ریزد؛ با این حال، حتی زمانی که او بدترین رفتار خود را نشان می‌دهد، می‌دانیم که نگرانی برای رفاه رایلی اهمیت دارد. ویرانی که اضطراب بر ذهن رایلی وارد می‌کند؛ از جمله سرقت «حس خودباوری» را در او متزلزل می‌کند. در حالی که هدف این حس نتیجه تلاش‌های نادرست برای اطمینان از امنیت و دوست‌داشتنی بودن رایلی در آینده است. حتی زمانی که سایر احساسات در تلاش هستند تا او را متقاعد کنند که کنترل را واگذار کند، متوجه می‌شویم که او با گریه می‌گوید: «من فقط سعی می‌کردم از او محافظت کنم.» در زندگی واقعی، ممکن است فراموش کنیم که دلایل خوبی برای اضطراب وجود دارد؛ این در حالی است که یادآوری این مزایا به نظر می‌رسد برای سلامتی ما مفید باشد. یک مطالعه یک ساله بر روی پزشکان و معلمان در آلمان را در نظر بگیرید. افرادی که نگرانی را به عنوان منبع لرزی می‌دیدند - با جملاتی مانند "احساس کمی نگرانی در مورد یک موقعیت کاری مرا در حال...

ادامه در همین صفحه

آگهی موضوع ماده ۳ و ماده ۱۳ آئین نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی

نظر به دستور مواد ۱ و ۳ قانون تعیین تکلیف وضعیت اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی مصوب ۱۳۹۰.۹.۲۰ املاک متقاضیانی که در هیات موضوع ماده یک قانون مذکور مستقر در واحد ثبتی آمل مورد رسیدگی و تصرفات مالکانه و بلامعارض آنان محرز و رای لازم صادر گردیده جهت اطلاع عموم به شرح ذیل آگهی می گردد:
املاک متقاضیان واقع در بخش نه ثبت آمل - دهستان لیتکوه
۱۶۷- اصلی (قریه خشواش)
۶۳ فرعی آقای لطف‌اله ایزدی آملی در ششدانگ یک قطعه زمین با ساختمان احداثی با کاربری مسکونی به مساحت ۵۹۵,۹۰ مترمربع خریداری شده بلاواسطه از منوچهر ایزدی آملی.
لذا به موجب ماده ۳ قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی و ماده ۱۳ آئین نامه مربوطه این آگهی در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز از طریق روزنامه محلی و کثیرالانتشار در شهرها منتشر و در روستاها رای هیات الصاق تا در صورتی که اشخاص ذی‌نفع به آرای اعلام شده اعتراض داشته باشند باید از تاریخ انتشار اولین آگهی در روستاها از طریق الصاق در محل تا دوماه اعتراض خود را به اداره ثبت محل وقوع ملک تسلیم و رسید اخذ نمایند. معترض باید ظرف یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض مبادرت به تقدیم دادخواست به دادگاه عمومی محل نماید و گواهی تقدیم دادخواست به اداره ثبت محل تحویل دهد که در این صورت اقدامات ثبت مرکول به ارائه حکم قطعی دادگاه است و در صورتی که اعتراض در مهلت قانونی واصل نگردد یا معترض، گواهی تقدیم دادخواست به دادگاه عمومی محل ارائه نکند اداره ثبت مبادرت به صدور سند مالکیت می‌نماید و صدور سند مالکیت مانع از مراجعه متضرر به دادگاه نیست.
شماره آگهی: ۱۷۶۱۳۵۱ تاریخ انتشار نوبت اول: ۱۴۰۳.۰۵.۱۳ تاریخ انتشار نوبت دوم: ۱۴۰۳.۰۵.۲۷
حسن صالحی رئیس اداره ثبت اسناد و املاک آمل

آگهی موضوع ماده ۳ و ماده ۱۳ آئین نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی

نظر به دستور مواد ۱ و ۳ قانون تعیین تکلیف وضعیت اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی مصوب ۱۳۹۰.۹.۲۰ املاک متقاضیانی که در هیات موضوع ماده یک قانون مذکور مستقر در واحد ثبتی آمل مورد رسیدگی و تصرفات مالکانه و بلامعارض آنان محرز و رای لازم صادر گردیده جهت اطلاع عموم به شرح ذیل آگهی می گردد:
املاک متقاضیان واقع در بخش چهار ثبت آمل - دهستان چلاو
۴۲- اصلی (قریه تیار)
۸۷ فرعی خانم سیمین میرخانی در ششدانگ یک قطعه زمین با ساختمان احداثی با کاربری مسکونی به مساحت ۵۰۴,۰۱ مترمربع خریداری شده بلاواسطه از ناصر میرخانی.
لذا به موجب ماده ۳ قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی و ماده ۱۳ آئین نامه مربوطه این آگهی در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز از طریق روزنامه محلی و کثیرالانتشار در شهرها منتشر و در روستاها رای هیات الصاق تا در صورتی که اشخاص ذی‌نفع به آرای اعلام شده اعتراض داشته باشند باید از تاریخ انتشار اولین آگهی در روستاها از طریق الصاق در محل تا دوماه اعتراض خود را به اداره ثبت محل وقوع ملک تسلیم و رسید اخذ نمایند. معترض باید ظرف یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض مبادرت به تقدیم دادخواست به دادگاه عمومی محل نماید و گواهی تقدیم دادخواست به اداره ثبت محل تحویل دهد که در این صورت اقدامات ثبت مرکول به ارائه حکم قطعی دادگاه است و در صورتی که اعتراض در مهلت قانونی واصل نگردد یا معترض، گواهی تقدیم دادخواست به دادگاه عمومی محل ارائه نکند اداره ثبت مبادرت به صدور سند مالکیت می‌نماید و صدور سند مالکیت مانع از مراجعه متضرر به دادگاه نیست.
شماره آگهی: ۱۷۶۲۴۴۳ تاریخ انتشار نوبت اول: ۱۴۰۳.۰۵.۱۳ تاریخ انتشار نوبت دوم: ۱۴۰۳.۰۵.۲۷
حسن صالحی رئیس اداره ثبت اسناد و املاک آمل

معرفی کتاب

درخت شکلات اثر کلر ژوبرت

کتاب «درخت شکلات» نوشتهٔ کلر ژوبرت است و کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان آن را منتشر کرده است. این کتاب جلد پنجم داستان‌های پیرچی است.

بدون شک، تمام بچه‌ها و حتی بزرگ‌ترها از پیداکردن یک درخت بزرگ شکلات خوشحال و هیجان‌زده می‌شوند. کتاب قصهٔ پیرچی کوچولو را روایت می‌کند که به گردش رفته است و در راه به یک درخت عجیب‌وغریب می‌رسد و وقتی که نزدیک‌تر می‌شود می‌بیند که یک درخت پر از شکلات‌های بزرگ پیچیده در کاغذهای رنگی پیدا کرده است. حالا پیرچی پیرچی کوچولو با این‌همه شکلات روی درخت چه می‌کند؟

داستان‌های پیرچی ۵ جلدی است و شخصیت اصلی آن، پیرچی، دوستان زیادی دارد و هر بار اتفاق تازه‌ای برایش می‌افتد. در این جلد او یک درخت شکلات پیدا کرده است. جلدهای دیگر داستان‌های پیرچی عبارت است از: «آش بلوط»، «عصه پیرچی»، «یک‌عالم مدادرنگی» و «آینه». داستان‌های پیرچی جزو مجموعهٔ کتاب‌های مرغک کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان به‌حساب می‌آید. کتاب‌های مرغک که شامل چندین جلد کتاب می‌شود، چند ویژگی دارد؛ تصاویر در این مجموعه کتاب‌ها نقش بسیار مهمی دارند؛ چون اکثرشان به صورت تصویرخوانی هستند و زمانی که والدین یا بزرگ‌ترها کتاب را برای کودکان می‌خوانند، کودک با تماشای تصویر با قصه ارتباط برقرار می‌کند و بعد از آن خود کودک با نگاه به تصاویر می‌تواند داستان را به یاد بیاورد و برای خودش بازگو کند.

ویژگی دیگر کتاب‌های مرغک این است که علاوه بر مطالعه، نوعی بازی و سرگرمی را برای کودک فراهم می‌کنند. کودکان بعد از شنیدن کتاب درخت شکلات می‌توانند تصویری از درخت شکلات خیالی خود را بکشند و سرگرم شوند. قصه‌ها به‌گونه‌ای است که کودک را با بسیاری از مسائلی که در زندگی با آن مواجه می‌شود و یا به‌تازگی تجربه کرده آشنا می‌کند. در کتاب درخت شکلات، کودک با مفهوم پرخوری، دوستی و مهربانی آشنا می‌شود.

بخشی از کتاب:

«پیرچی کوچولو را می‌شناسی؟ همان که سمت راست زیر درخت نشسته است. پیرچی توی جنگل زندگی می‌کند و دوستان زیادی دارد: کلاغ خال‌خالی، حلزون خط‌خطی، موش‌های سه‌قلو و خیلی‌های دیگر؛ ولی بهترین دوست پیرچی، زرو است. همان که سمت چپ برایش دست تکان می‌دهد. یک روز پیرچی به گردش رفت. رفت و رفت تا به یک درخت عجیب رسید. درخت پر از شکلات‌های بزرگ بود توی کاغذهای رنگی.»

داستان

زور

یکی بود، یکی نبود. یک گنجشک بود که توی هوای سرد زمستان و یخ و یخبندان از لانه به هوای دانه آمد بیرون. دید زمین و زمان از برف پوشیده شده، هر جا آب بود ماسیده، ناچار روی یک تکه یخ نشست و چشم انداخت این ور و آن ور که چیزی گیر بیاورد. پر و پا و رانش و بالای رانش یخ کرد. رو کرد به یخ گفت: «ای یخ چرا این قدر زور داری؟»

یخ گفت: «من کجا زور دارم! اگر زور می‌داشتم آفتاب آبم نمی‌کرد.» گنجشکه رفت دم آفتاب. رو کرد به آفتاب و گفت: «ای آفتاب، چرا این قدر زور داری؟» گفت: «من کجا زور دارم! اگر زور می‌داشتم ابر جلوی من را نمی‌گرفت.» گنجشک رفته به سراغ ابر، گفت: «ای ابر، چرا این قدر زور داری؟» گفت: «اگر زور می‌داشتم، باد مرا پریشان نمی‌کرد.» رفت پهلوی باد، گفت: «ای باد، چرا این قدر زور داری؟» گفت: «اگر من زور می‌داشتم، کوه جلوی مرا نمی‌گرفت!»

رفت پهلوی کوه، گفت: «ای کوه، چرا این قدر زور داری؟» گفت: «اگر زور می‌داشتم علف

سرم سبز نمی‌شد!» رفت پهلوی علف، گفت: «ای علف چرا این قدر زور داری؟» گفت: «اگر زور می‌داشتم، بزی مرا نمی‌خورد.»

رفت پهلوی بز، گفت: «ای بز! چرا این قدر زور داری؟» گفت: «اگر من زور می‌داشتم، قصاب مرا نمی‌کشت.» رفت پهلوی قصاب، گفت: «ای قصاب چرا این قدر زور داری؟» گفت: «اگر من زور می‌داشتم، پادشاه ازم باج نمی‌گرفت.» رفت پهلوی پادشاه، گفت: «ای پادشاه چرا این قدر زور داری؟» گفت: «اگر من زور می‌داشتم، مرش توی خانه‌ام لانه نمی‌کرد.» رفت پهلوی مرش، گفت: «چرا این قدر زور داری؟» گفت: «اگر من زور داشتم، گربه مرا نمی‌خورد.» رفت پهلوی گربه، گفت: «ای گربه چرا این قدر زور داری؟» گربه گفت: «زور دارم و زور بچه، سلی می‌زایم هفت بچه، یکیش آرام جانم، یکیش سرو رولم، یکیش کفتر پرلم، یکیش بی تر نمانم، زنی می خوام زنونه، پرسنین کنه اسونه، براره سوک خونه، پر کنه دونه دونه، از گندم و شادونه، برای جونی جونه.»

این افسانه را وقتی می‌گویند، به آخرش که می‌رسد، بعد از گندم و شادونه، اسم شنونده را می‌گویند یعنی همان کسی که قصه را برای او نقل می‌کنند.

مانند این افسانه‌ی کهن در سایر زبان‌ها هم یافت می‌شود. حتی در کتاب کلیله قصه‌ای مثل این داریم که من آن را برای شما می‌گویم، اما به لفظ خودتان، نه به لفظ قلمبه سلمبه‌ی کتاب.

زاهدی در کنار جوی آب دست و رو می‌شست که یک دفعه دید کلاغی از جلوی او رد شد و از دهنش بچه موشی بیرون افتاد، دل زاهد برای بچه موش سوخت و او را لای یک برگ درخت گذاشت و به خانه آورد. زنش بنای داد و فریاد را گذاشت که: «ای مردا موش نجس است، از این جانور چطور نگهداری کنیم. دعا کن که این آدم بشود تا بتوانیم پهلوی خودمان نگهش داریم. زاهد وردی خواند، بچه موش شد یک دختر بچه شسته و رفته. چند سالی گذشت، بزرگ شد و وقت شوهرش شد. زاهد به دختر گفت:

- تو حالا بزرگ شدی و همه چیز می‌فهمی باید شوهر کنی. بگو ببینم تو را به که بدهم، هرکس را می خوای بگو.

- من شوهری می‌خواهم که در دنیا بالادست نداشته باشد.

گفت: «پس بگو میخوام زن خورشید بشوم.» گفت: «بله، درست فهمیدی.» زاهد رفت پهلوی خورشید و گفت: «دختری دارم که در خوشگلی لنگه ندارد، از من شوهری خواسته که در دنیا بالادست نداشته باشد! آن هم تویی.» خورشید گفت: «از من بالاتر ابر است که روی مرا می‌پوشاند.» زاهد رفت پهلوی ابر و سرگذشت را گفت.

ابر گفت: «از من بالاتر باد است که مرا این ور و آن ور می‌اندازد.» رفت پهلوی باد، او هم گفت: «از من بالاتر کوه است که جلوم را می‌گیرد.» رفت پهلوی کوه، گفت: «از من بالاتر موش است که سینه مرا سوراخ می‌کند و برای خودش و بچه‌هایش لانه درست می‌کند.» زاهد رفت پهلوی موش، گفت: «ای موش! من دختری دارم قشنگ وقت شوهرش است شوهری می‌خواهد که تو دنیا بالادست نداشته باشد. خیال کردم خورشید از همه بالاتر است رفتم به سراغش، معلوم شد ابر از او جلوتر است و باد هم از ابر و کوه هم از باد و تو از همه بالاتری. حالا آمده‌ام دخترم را به تو بدهم.» موش گفت: «تمام این حرف‌ها درست است. ولی من دختری می‌خواهم که از جنس خودم باشد، موش باشد.» زاهد گفت: «کاری ندارد دعا می‌کنم که او هم موش بشود.» وردی خواند و دختر شد موش و مهر و کابین بست و دستش را گرفت گذاشت توی دست موشه

منبع: سایت کتابک، فضل الله مهتدی صبحی